



بررسی سیمای نفس در مصنفات بابا افضل مرقی

رضا شجری*
الهام عربشاهی کاشی**

چکیده:

مبحث معرفت نفس پس از معرفت الهی، یکی از پر دامنه‌ترین مباحث کلامی-فلسفی و عرفانی است که نه تنها در قرآن کریم، بلکه در آثار فیلسوفان، عارفان و عالمان نحله‌های دینی انعکاس داشته است. نفس از دیدگاه صوفیان بیشتر به نفس اماره اطلاق می‌شود و در نظر آنان، پدیده‌ای مذبذوم، منبع شرور و مورد نکوهش است، اما حکیم افضل‌الدین مرقی کاشانی، عارف بزرگ قرن ششم و هفتم هجری، نفس را نوری الهی دانسته که به خود روشن و دیگر چیزها نیز بدان روشن می‌شود. به اعتقاد وی، کارکردهای روح، قوت و طبیعت، پرتو فروغ نفس است. وی ضمن تأثیرپذیری از فرهنگ و بینش اسلامی و تأویل آیات و احادیث در آثارش، به آرای حکیمان بزرگ یونانی مانند افلاطون و ارسطو نیز توجه داشته است. بابا افضل برای بیان اندیشه‌های حکمی خود، به اندیشه‌های باطنی بزرگانی چون ناصر خسرو قبادیانی نظر داشته است، البته وی به تکرار خطرات ناشی از امراض نفسانی را نیز در آثارش گوشزد کرده، و برای درمان آنها، راهکارهای مفیدی را در مصنفات خود نشان داده است. در این مقاله

فصلنامه
کاشان‌شناخت
شماره هفتم و هشتم
پاییز و زمستان 88

* دانشیار دانشگاه کاشان / shajary@kashanu.ac.ir

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کاشان / elhamarabshahikashi@yahoo.com

ضمن اشاره به ماهیت، انواع و اقسام نفس و رابطه آن با عقل و جسم، عوامل سعادت و هلاکت نفس هم مورد بحث و تحلیل قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها:

نفس، عقل، جسم، مصنفات، بابا افضل مرقی کاشانی.

درآمد

نفس یکی از پرطرف‌دارترین مباحث نظری و عقلی است که از دیدگاه اهل تصوف، عرفا و علمای اخلاق، منبع ضرورت و عامل کشش انسان به سوی تمایلات پست نفسانی است، اما در آثار حکما و فلاسفه بزرگ یونانی، نفس جوهری پاک، ناتنومند، اندیشه‌گرا و داننده معرفی شده است؛ چنان‌که در آثار بزرگان و ادبا نیز هنگامی که از نفس تعبیر به خود انسان می‌شود، نفس از ارزش والایی برخوردار می‌شود به طوری که بزرگان و پیشوایان دین مبین اسلام و همچنین دانشمندان و فلاسفه بزرگ اسلامی نیز، چنین نفسی را ستوده و شناخت آن را مقدمه معرفت الهی و رسیدن به گوهر حقیقت و کمال دانسته‌اند. امام علی (ع) درباره اهمیت شناخت نفس می‌گوید: «هلاک نشد آن کس که قدر خویش (نفس) را بشناخت.» (گزیده اخلاق و تصوف، ص 226)

در این میان، بابا افضل در شمار کسانی است که ضمن توجه به اندیشه حکمای یونانی و اندیشه‌های باطنی، کوشیده است تحت تأثیر بینش قوی اسلامی خود، آرای حکمای یونانی و باطنی را با آرای فلاسفه و متکلمین اسلامی تطبیق دهد و تا حد ممکن، آرای آن‌ها را به هم نزدیک سازد. تأثر وی از آثار فلاسفه و متکلمان یونانی، تا حدی است که اقدام به ترجمه رساله نفس کرده است. وی به جای تقسیم‌بندی سه‌گانه نفس در قرآن کریم (اماره، لوامه، مطمئنه)¹ از برابری هم‌چون بهیمی، منمیه، فلکی، حافظه، ناطقه و... استفاده کرده است.

بابا افضل در *جاودان‌نامه* (مصنّفات، ص 304) ضمن بیان تقسیم‌بندی نه‌گانه خود دربارهٔ نفس، گویا به نفوس چهارگانهٔ مورد نظر حضرت علی (ع) نیز توجه داشته (ر.ک: همین مقاله، ص 4) و نفس نامیه نباتیه، حسیّه حیوانی، ناطقه قدسیّه و کلیّه الهیّه را مبنای تقسیم‌بندی خود قرار داده است.² بابا افضل در تقسیم‌بندی‌های نفس در *مصنّفات* علاوه بر تقسیم‌بندی افلاطون، به تقسیم‌بندی عرفا نیز توجه داشته است. وی در آثارش به نفوس طبیعی، نباتی، حیوانی و انسانی هم اشاره کرده و به طور کلی، خاستگاه افلاک، عناصر، نبات و حیوان را نفس می‌داند و معتقد است:

سرتاسر آفاق جهان از گل ماست منزلگه نور قدس کلی دل ماست
افلاک و عناصر و نبات و حیوان عکسی ز وجود روشن کامل ماست
(مصنّفات، ص 768)

1. ماهیت نفس از نظر بابا افضل

به نظر می‌رسد بابا افضل در میان اندیشه‌های حکمی خود، سخت تحت تأثیر اندیشه‌های باطنی بزرگانی همچون ناصر خسرو قبادیانی بوده است، زیرا تعریف نفس در *ره‌انجام‌نامه* (همان، ص 78) کاملاً شبیه تعریف ناصر خسرو است، چنان‌که در *جامع‌الحکمتین* آمده: «نفس جوهری است بسیط و روحانی، و زنده است به ذات، و داناست به قوه، فاعل است به طبع، و او صورتی است از صورت‌های عقل فعال.» (ص 89)

بابا افضل در *مدارج‌الکمال*، نفس را دارای دو خصیصهٔ مهم دانسته است: نخست آگاهی نفس از خود و دیگری روشنگری نفس، برای غیر خود. (مصنّفات، ص 20)

نفس از نظر بابا افضل، جوهری است بلندپایه که با همهٔ عوالم، از طبع تا عالم عقل و عالم الهی مناسبت دارد، چنان‌که گاهی نفس در عالم طبع، دریابندهٔ محسوسات و چیزهای طبیعی است و گاه در عالم عقل، صورت‌ها را از مایه جدا

می‌کند و مبادی و بسایط نخستین را درمی‌یابد، و ممیز، مصور، متصور و عالم به تمام معانی می‌شود، و گاه با عالم الهی نسبت می‌یابد و منبع تمام فضایل و خصایل نیکوی انسانی مثل دادگری و بخشندگی می‌شود. (همان، ص 384) نجم رازی در *مرصادالعباد* نیز، نفس را زادهٔ روح و قالب، و فناپذیر دانسته است. وی نفوس حیوانی را زادهٔ عناصر و افلاک، و فناپذیر می‌داند. (مرصادالعباد، ص 176) مشخصات نفس از نظر بابا افضل، کاملاً متأثر از مشخصات هفت‌گانهٔ نفس، از دیدگاه حکیم ارسطاطالیس یونانی است. ارسطاطالیس در رسالهٔ *نفس خود*، مشخصات اصلی نفس را این‌گونه معرفی می‌کند:

1. دریابندهٔ دانستنی‌ها 2. دارندهٔ هستی 3. گوهر بودن 4. پاک و ناتنومند بودن 5. بسیط و غیر مرکب بودن 6. فناپذیر و زنده بودن 7. اندیشه‌گر بودن.

به اعتقاد ارسطو، نفس دریابندهٔ دانستنی‌هاست زیرا دریافتنی نیست، و هستی آن با جنبش جانوران قابل ادراک است. نفس، گوهری پاک است که هر چند با تن در ارتباط است و عملکرد آن در این جهان با تن محقق می‌شود، با تن آمیخته نمی‌گردد³ زیرا هر دو تنی که با هم آمیخته شوند، تباہ می‌شوند. همچنین نفس، مرکب نیست چون هر مرکبی دارای آخشیج است، ولی نفس بی‌آخشیج و بسیط است. از سوی دیگر، چون بازگشت نفس به سوی خود است پس روحانی و بسیط است. نفس به دلیل فراغت از هر آخشیجی زنده و تباہ نشدنی است و حیات نفس از خودی خویش است، و خودی چیز، هیچ‌گاه تباہ نمی‌شود و نمی‌میرد. همچنین شناختن و اندیشیدن در قلمرو حس نیست بلکه از آن نفس است، زیرا ما صورت‌ها را پیش از بودن درمی‌یابیم در حالی که حواس از آن بی‌بهره‌اند.⁴

دانای یونان نیز در مقالهٔ *نخستین خود در رسالهٔ نفس*، ثابت کرده است که نفس، جسم و مرکب از اسطقسات نیست، و از ائتلاف تن حادث نمی‌شود و تمام جسم طبیعی آلی است و انسان دارای نفس‌های بسیار و مختلف از نظر گوهر نیست. بابا افضل نیز متأثر از اندیشه‌های فوق، نفس را نوری الهی می‌داند که به خود روشن و دیگر چیزها بدان روشن است. وی در *ره‌انجام‌نامه* نیز، نفس

را جوهری ذاتاً زنده کننده به طبع و داننده به قوت می‌داند. (مصنّفات، ص 78) نفس از دیدگاه بابا افضل، همان حقیقت و ذات یک چیز است. وی لفظ نفس را با لفظ خود یکی دانسته است، چنان‌که این تعریف، در مصباح الهدایة و مفتاح الکفایه (ص 57)، کشف المحجوب (ص 132) و فرهنگ نوربخش (5/ 78) با اندکی اختلاف ذکر شده است.

2. اثبات نفس از دیدگاه بابا افضل

بابا افضل برای رسیدن به معرفت نفس و اثبات حقیقی آن، استفاده از قوت‌های نفسانی را توصیه نمی‌کند زیرا نفس، فرای محسوسات، تخیلات و اوهام است؛ پس برای درک نفس، به نیروی ماورای محسوسات یعنی عقل، نیاز است، چنان‌که در *عرض‌نامه آمده*: «پس نفس، مقدار و ظرف و نهایت ندارد و ادراک چنین وجود نه به حس تواند بود و نه به خیال و نه به وهم، که حس و خیال و وهم، هر یک اثری است و قوتی و شاخی از قوت‌های نفس... و نفس چون محسوس و مخیل و موهوم نتواند بود و وجودش بی‌شک بود، ناچار به عقل یافته می‌شود.» (مصنّفات، ص 188)

همچنین بابا افضل در *ره‌انجام‌نامه*، برای اثبات نفس، راه عقلی را برمی‌گزیند. بدین صورت که او موجودی را که در آن ادراک بالقوه و بالفعل نباشد، جزء نفس نمی‌داند. وی معتقد است حرکت و نشو و نمو، نخستین مرتبه حیات، و حس و ارادت، دومین مرتبه حیات است، زیرا حرکت اولین اثر از آثار نفس در جسم است و می‌توان از اثر به مؤثر پی برد. به عبارت دیگر، از آثار نفس انسان می‌توان به وجود نفس انسان پی برد. وی تنها نفس انسان را سزاوار هستی می‌داند که انسان به جسد یا نفس روینده یا نفس حیوانی، انسان نیست، وگرنه جانوران هم انسان بودند، پس طالب، خود و مطلوب هم خود است و خود را طلبیدن، به خود باز شدن، و خود را دانستن، به خود رسیدن است. (همان، ص 69) با توجه به آنچه گفته شد، صاحب *اخلاق ناصری* نیز مانند بابا افضل، اثبات وجود نفس

را نیازمند دلیل نمی‌داند و می‌گوید: «ظاهرترین و واضح‌ترین چیزها نزد عاقل، ذات و حقیقت اوست که هیچ‌گاه از آن غافل نمی‌گردد، به اعتقاد وی دلیل گفتن بر خودی خود، محال و باطل است.» (اخلاق ناصری، ص 49)

3. اقسام نفس از نظر قرآن، حکما، و بابا افضل

در قرآن کریم به نفس اماره، لوامه و مطمئنه اشاره شده است. همین تقسیم‌بندی در بیشتر آثار ادبی و عرفانی تکرار شده است. البته باید ذکر شود که به جز این اقسام سه‌گانه، در سایر آثار ادبی و عرفانی از نفوس دیگری همچون مکاره، سخّاره، سابق، اشقی، ظالم، مقتصد، ملهمه، ناطقه، واحده، قدسیّه، فقیره، روینده، جوینده و... یاد شده است که از اشتقاقات نفوس سه‌گانه فوق محسوب می‌شوند، چنان‌که روزبهان در رساله قءس آورده است: «نفس اماره، روینده است و نفس لوامه، جوینده و نفس مطمئنه، گوینده است.» (فرهنگ نوربخش، 91/5)

اما بابا افضل در یک تقسیم‌بندی کلی، هر فاعلی را خارج از این دو حالت نمی‌داند. نخست، کننده به خود (نفس) و دیگری کننده به واسطه غیر خود، که قائم به نفس اند. (مصنّفات، ص 183)

وی در عرض‌نامه، به نفس فلکی، منمیه، حیوانی، عملی انسانی، ناطقه (فاکره یا عاقله) اشاره کرده که نفس فلکی، دارای فعل مطلق کنش یا جنیدن است؛ نفس منمیه، دارای افعال مختلف و متفنن به ترتیب و متوالی است (مثل جذب، امساک، هضم غذا و تولید) و نفس حیوانی دارای افعال مختلفی با ترتیب، یا بی‌ترتیب طبیعی مثل حرکات حیوانی است؛ و نفس عملی انسانی نیز دارای کنش‌های عقلی است (مثل کارهای اهل صناعت) و نفس ناطقه نیز دارای کنش تمیز معانی محسوسات و ترکیب و اثبات بعضی با هم و تفصیل و نفی بعضی از بعضی دیگر است.⁵ در جاودان‌نامه چهار نفس غایب اعلی (اسرافیل)، حافظه (میکائیل)، ناطقه (جبرئیل) و کاتبه (عزرائیل) را ملکوت جهان می‌داند. (همان، ص 291) وی ضمن تقسیم‌بندی فوق در جاودان‌نامه، به تقسیم‌بندی دیگری نیز به تفصیل اشاره می‌کند

که به شرح ذیل است:

طبع: (پیوسته به جسم مفرد)؛ قوت مزاجی: (پیوسته به جسم مرکب)؛ نفس روینده: (پیوسته به جسم نباتی)؛ نفس حیوانی: (پیوسته به جسم حیوانی)؛ نفس انسانی: (پیوسته به جسم انسانی)؛ نفس کاتبه: (پیوسته به صنایع فکری عقل عملی)؛ نفس حافظه: (نگهدارنده صورت فکری)؛ نفس ناطقه (گویا): (جوینده معانی)؛ نفس روح قدس: (جوینده حق تعالی با دانش). (همان، ص 304)

وی همچنین در مدارج الکمال، طبیعت و نفس را روحانی می‌داند. وی نفس را به دو بخش عمده جنباننده و یابنده تقسیم می‌کند که نفس یابنده نیز، خود به دو دسته با آلت و بی آلت تقسیم می‌شود که نفس یابنده با آلت قادر نیست غیر خود را به خود بیابد، اما نفس یابنده بی آلت، انتهای روحانیت است، همچنین خود و غیر خود را می‌یابد. (همان، ص 40)

صاحب اخلاق ناصری نیز که علم خود را نتیجه شاگردی در پیش یکی از تلامذه بابا افضل می‌داند (همان، ص 22)، نفس را به سه دسته بهیمی، سبعی و ملکی تقسیم کرده است. (اخلاق ناصری، ص 76) که این تقسیم‌بندی در حقیقت، بر مبنای تقسیم‌بندی‌های بابا افضل در مصنفاتش است.

4. رابطه عقل با نفس در آثار بابا افضل

برخی از حکما، گوهر عقل و نفس را با هم برابر دانسته‌اند، جز آنکه به اعتبار جنبه ادراکی، عقل، و به اعتبار تصرفاتی که انجام می‌دهد، نفس خوانده‌اند.⁶ در شعر سنایی و آثار بیشتر عرفا و ارباب مذاهب، عقل برتر از نفس دانسته شده است.

عقل شاه است و نفس حاجب او در ممالک دبیر و نایب او

(مثنوی‌های سنایی، ص 110)

بابا افضل نیز متأثر از اندیشه عرفا، نفس انسان را پرتو و اثر عقل می‌داند. وی برای اثبات برتری عقل، می‌گوید: عقل برتر از نفس و مبدأ آن است، زیرا وجود نفس، به عقل روشن می‌شود و هر آنچه دیگری از آن روشن شود، آن چیز از او

روشن تر بود. وی معتقد است مرتبه عقل، بالاتر از نفس است، و به واسطه عقل، وجود نفس ادراک می گردد. به عبارت دیگر، اجساد و کالبدهای بشر، از فروعات طبع اند و طبع، کارگر نفس است. همچنین نفس انسان، پرتو عقل او، و عقل او، روشنی بخش وجودش است. (مصنّفات، ص 633) اندیشه‌های حکمی بابا افضل، سخت تحت تأثیر اندیشه‌های باطنی است، چنان‌که در دیوان ناصر خسرو نیز، خرد یا عقل، مبدأ نفس ذکر شده است، و خرد (عقل) بر نفس تقدم دارد:

خرد دان اولین موجود، زان پس نفس و جسم آن‌گه

نبات و گونه حیوان و آن‌گه جانور گویا

(دیوان ناصر خسرو، ص 2)

بابا افضل در بخش ساز و پیرایه شاهان پرمایه، نسبت عقل با نفس را به زیبایی بیان می‌کند: «علما نفس را جنباننده گوهران آسمانی دانسته و طبع گوهران و اجرام سمائی را نفس خوانند که آن بر اجرام و گوهران سمائی پادشاه است و نفس، خلیفه عقل اول و عقل، بر نفس پادشاه است و نسبت پادشاهی عقل بر نفس، نسبت پادشاهی نفس بر طبع است.» (مصنّفات، ص 89)

بابا افضل معتقد است هنگامی که نفس به عقل پیوندد، به آگهی کلی رسیده است. در غیر این صورت، هنوز در پایه طبع و دارای آگهی جزوی است و نیازمند آلات و حواس مادی است. پس کمال نفس به اعتقاد وی در پیوستن آن به عقل است.

5. رابطه نفس با جسم در آثار بابا افضل

بابا افضل در مصنّفاتش، کتندگی را صفت نفس و کردگی را صفت جسم می‌داند. وی نفس را بر خلاف جسم، بی اندازه و بی مقدار، باقی و لایتغیر می‌داند. وی دانش را غذای نفس، و طعام را غذای جسم می‌داند. صاحب/خلاق ناصری نیز با نظر بابا افضل موافق است. وی معتقد است نفس انسان، جوهری غیر جسمانی و نامحسوس به واسطه حواس است و قبول اضداد بر جسم در یک حال، محال

است، و آن در حالی است که تمام صور اضداد در یک حال، در نفس جمع می‌شوند. نفس بر خلاف جسم، حال در محلی نیست، بلکه جوهری قائم به خود و غیر جسمانی و فناپذیر است، و با انحلال ترکیب بدن منعدم نمی‌شود.⁷ بابا افضل در *راه‌انجام‌نامه*، نفس را جوهری می‌داند که فعل از او به ذات آید و فعل اول او حرکت است؛ جوهری که انفعال در او حلول یابد، جسم اول و جوهر اول که فاعل اول است، نفس و جوهری که منفعّل اول است، جسم نامیده می‌شود. (همان، ص 76) بابا افضل در آثارش ضمن تشبیهی رسا، نفس را به استادی فرمانده، و تمام قوای حیوانی را به خدم و حشم وی، و جسم را به کارگاه استاد فرمانده، تشبیه کرده است. چرخه تأثیر نفس بر جسم در *مدارج الکمال* بدین شکل است:

نفس ← گوهر مادی ← جسم ← عناصر ← اجسام مرکب ← جسم زنده ← جسم روینده ← جسم یابنده ← جسم گوینده.

در *ینبوع الحیة*، ترجمه سخنان هرمس الهماسه ادریس نبی (ع)، درباره معایت و نصیحت نفس آمده است: «تن آلت نفس است چون تن به نفس زنده، بیننده، شنونده، بوینده، چشونده و بساینده است.» (همان، ص 378) در خصوص پیوستگی دو گوهر نفس و جسم در *جاودان‌نامه* آمده است: «هر دو به گوهر ذات یکی‌اند و تفاوت و اختلاف این دو از انگیختن صفات است... اما جسم، جوهری است جنبش‌پذیر و نفس، جوهری است جنباننده و نفس، جوهری است فاعل و جسم، جوهری است منفعّل.» (همان، ص 305) در *عرض‌نامه* نیز در خصوص ارتباط جسم و نفس و ماده با یکدیگر می‌گوید: «جوهر مرکب با عرض کم و کیف و وضع، جسم و با فعل، نفس و با انفعال، ماده است.» (همان، ص 216)

6. مشخصات کلی نفس در مصنفات بابا افضل

6-1. فواید و خواص نفس

در *قرآن کریم*، از نفس با عنوان شجره زیتونه مبارکه یاد شده است که از فواید آن، عدم تعلق به شرق عالم ارواح مجرد و غرب عالم اجسام کثیفه است.

(فرهنگ نوربخش، 79/5) عرفا نفس را جوهری داننده، پویا، روشنگر و حی دانسته و برای آن خواص فراوانی در نظر گرفته‌اند، چنان‌که بابا افضل نیز نفس را کاشف معانی غیبی، عامل شناخت و پویایی و مولد فکر برشمرده است که در ذیل به توضیح آن می‌پردازیم.

1-1-6. کشف معانی غیبی در صورت جسمانی و علم به حقیقت اشیاء:

بابا افضل یکی از مهم‌ترین خاصیت‌های نفس را دانندگی می‌داند. وی دانستن چیزها را به منزلهٔ جان شدن از آن‌ها می‌داند که هر چیزی، معنی آن است و تمام معانی را نفس انسان، با ادراک از صورت‌ها می‌گیرد.

2-1-6. ایجاد حرکت در جسم:

در مدارج الکمال آمده است که عده‌ای حرکت جسم را از غیر جسم و به واسطهٔ جنباننده می‌دانند؛ اما بابا افضل این حرکت جسم را از ذات جسم نمی‌داند، بلکه نفس را عامل حرکت جسم می‌داند. وی نفس را کارگر و جنبانندهٔ جسم یا حس می‌داند. به همین سبب، اشکال و صور متبدل بر جسم و جسم را می‌بینیم. اثر حیات و زندگی، صفت ذات نفس است. (مصنّفات، ص 19)

3-1-6. تولید فکر:

ایجاد فکر نیز از خواص نفس است، و نفس گویا، یا نفس انسانی هرگز از فکر جدا نمی‌شود و تفکر به فراغ نفس از مضادهای فکری یعنی محسوسات و جسمانیات وابسته است، چنان‌که در جامع الحکمتین (ص 94) نیز به همین مضمون اشاره شده است.

4-1-6. شناخت حق تعالی:

مهم‌ترین فایده و خاصیت نفس در مصنّفات بابا افضل، وصول به علم حق تعالی از طریق علم نفس است. وی علم نفس را به دلیل رسیدن به علم حق تعالی، برترین علم‌ها می‌داند. وی معتقد است با شناخت نفس، شناخت زیر و بر، و احاطه بر غیر خود حاصل می‌شود. به طور کلی، وی معرفت نفس را مقدمهٔ رسیدن به معرفت الهی می‌داند، چنان‌که عبارت «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» و

بررسی سیمای
نفس در مصنّفات
بابا افضل کاشانی

«عَرَفَ نَفْسَكَ تَعْرِفَ رَبَّكَ» از معرفت نفس نشئت می‌گیرد. (مصنّفات، ص 722)
اعتقاد وی در این زمینه، کاملاً در شعرش تجلی یافته است:

راه ازل و ابد زبان و سر توست و آن در که کسی نسفت در کشور توست
چیزی چه طلب کنی که گم کرده نه‌ای از خود بطلب که نقد تو در بر توست

(همان، ص 754)

تا چند روی از پی تقلید و قیاس بگذر ز چهار اسم و از پنج حواس
گر معرفت خدای خود می‌طلبی در خود نگر و خدای خود را بشناس

(همان، ص 756)

2.6. عوامل سعادت نفس

بابا افضل با تأثر از قرآن کریم (اعراف: 179) و اندیشه‌های فلاسفه و دانشمندان یونانی به‌ویژه افلاطون، شک و جهل را مایه شقاوت، و علم و یقین را مایه سعادت نفوس می‌داند، زیرا افلاطون نیز نادانی را یکی از امراض نفس برشمرده است.⁸ به همین دلیل، توصیه می‌کند که صورت نفسانی را بهتر از صورت جسمانی حفظ کنید، چرا که نفس بی‌سعادت و شقی، مثل بهیمه‌ای رها شده است که نه ثواب و نه عقاب دارد. راه دیگر سعادت نفوس در آثار بابا افضل، اتصال به جبل هدایت پیامبران الهی و دستورات ایشان است تا به علم آفاق و انفس دست یابند و از حقیقت کار آگاه شوند⁹... همچنین وی متأثر از فرهنگ دینی و پیشش اسلامی، در *ینبوع الحیة* برای سعادت و کمال نفس توصیه می‌کند که نفس از شهوات دوری کند تا از مصائب دنیا دور و به قرب الهی و انواع خیر و سعادت دست یابد، چنان‌که در *رساله قشیریه* نیز به نقل از پیامبر اکرم (ص)، مخالفت نفس، سر همه عبادت‌ها معرفی شده است: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» = بیشترین چیزی که بر امت خویش بترسم، متابعت هوا و درازی امل است، زیرا متابعت هوا مرد را از راه حق بیفکند و درازی امل آخرت را فراموش سازد.» (ترجمه رساله قشیریه، ص 225)¹⁰

در *ینبوع الحیة*، ادريس نبی (ع) نفس را به صبر- شریف‌ترین اخلاق و طباع- دعوت می‌کند، تا همه نیکی‌ها بیندوزد و سعادت حاصل کند. وی شکیب را قرین نفوس انسانی، و ملالت و ضجرت را قرین نفوس بهیمی می‌داند و دوری از آن را توصیه می‌کند. (مصنّفات، ص 373-374)¹¹ همچنین نفس را به شناخت ذات و هستی چیزها دعوت می‌کند و از قرار گرفتن در بند کمیت و کیفیت چیزها بر حذر می‌دارد. (همان، ص 333)

3.6. عوامل هلاکت نفس

در *مصنّفات بابا افضل*، تنها *ینبوع الحیة* به معاتب و نصیحت نفس اختصاص داده شده است، و مراد از نفس در *ینبوع الحیة*، همان نفسی است که عرفا و علمای اخلاق بدان پرداخته‌اند. در *ینبوع الحیة*، انبازگری، ستم، راحت‌طلبی و لذت‌جویی از عوامل مؤثر در هلاکت نفس است، و منشأ هر سه حبّ حیات حسی است که با دوری نفس از انبازجویی، به سوی یگانگی راه می‌یابد و با دوری از ستم، به منزل نور و صفا و پاکی می‌رسد، و با دوری از لذت‌جویی حسی، از خوف، اندوه، نادانی و نیاز دور می‌شود. (همان، ص 338) از دیگر عوامل هلاک کننده نفس در *ینبوع الحیة*، بی‌دانشی، اندوه، نیازمندی، فقر، بیم، زن و شراب مسکر است. (همان، ص 347-350) همچنین در خصوص متابعت و نصیحت نفس آمده است: ای نفس به جای انتخاب دنیای پست و تمایلات پست نفسانی در سرای محسوسات، جهان آخرت و سرای معقولات را برگزین، زیرا هر نفسی که پا به سرای محسوسات گذاشت، به ناچار از کشتن یا بند گریز ندارد، و قرار یافتن سرای محسوسات بر پایه معانی مختلفی همچون نیک و بد، خوشی و ناخوشی، برای بیداری و انگیختن نفوس است. (همان، ص 336-342)

4.6. عاقبت نفس

در *ینبوع الحیة*، مقصود نفوس، خارج از دو حالت خطا و صواب نیست و ثمره

خطا به ناچار خطا، و ثمره صواب، به ناچار صواب است. عاقبت نفوس پس از جدایی جسمانی، وابسته به زمان پیوستگی آن با تن است. اگر هنگام پیوستگی با تن، قرین خطا بوده‌اند، بعد از جدایی نیز به سبب خو کردن به خطا، دچار خطا، عقاب و بدحالی می‌شوند، البته بالعکس آن نیز صادق است. (همان، ص 366-367) بابا افضل مأوای نفس را آن جهان (جهان نفسانی یا باطن عالم) می‌داند و معتقد است نفس تنها با رسیدن بدان آرامش می‌یابد، و نفس تا مادامی که نفس باشد، زنده، مختار، لطیف و تواناست، زیرا با خدای خود ارتباط دارد و هنگامی که به جسمانیات بپیوندد، حیات آن، موت و اختیارش، طبع و لطافتش، کثافت و قدرتش، عجز می‌شود. (همان، ص 308)

نتیجه‌گیری

به نظر بابا افضل، شناخت نفس، مقدمه‌ای برای معرفت الهی است و علم نفس نیز به دلیل رسیدن به پایه علم حق، برترین علم‌هاست. وی کارکردهای روح، قوت و طبیعت را پرتو فروغ نفس می‌داند. بابا افضل، نفس را نوری روشنگر برای خود و غیر خود می‌داند. وی با تأثر از فرهنگ اسلامی و آرای فلاسفه یونانی، علم و یقین را عامل سعادت، و شک و جهل را عامل هلاکت و شقاوت نفوس می‌داند. توجه به معقولات، دوری از هوای و هوس‌های شهوانی، صبر، عدم ملالت و ضجرت، شناخت ذات و هستی چیزها را نیز برای اکمال و سعادت نفوس ضروری می‌داند. همچنین رد پای اندیشه‌های باطنیان در آثار وی دیده می‌شود، چنان‌که تعریف وی از نفس و نظرات وی در مورد آن، تا حدودی به اندیشه‌ها و نظرات ناصر خسرو در کتاب جامع‌الحکمتین نزدیک است. وی در تعریف نفس، با تأثیرپذیری از ارسطاطالیس، حکیم بزرگ یونان، نفس را جوهری بسیط، زنده، کننده به طبع و داننده به قوت می‌داند که تنها با عقل ادراک می‌شود، زیرا عقل برتر از نفس و مبدأ آن است، و وجود نفس با عقل، روشن می‌شود، همان‌طور که نفس برتر از جسم است، و جسم بدان روشن می‌گردد. وی خاصیت مهم نفس را کشف معانی غیبی در

صورت جسمانی می‌داند. وی برای نفس اقسام و انواع گوناگونی در نظر گرفته است، اما در یک تقسیم‌بندی کلی در مدارج الکمال، نفس یابنده بی‌آلت را انتهای روحانیت می‌داند و مهم‌ترین مشخصه آن را، دریافت و دانستن خود و غیر خود به خود دانسته است.

پی‌نوشت‌ها:

1. ر.ک: یوسف: 53؛ قیامت: 2 و فجر: 27.
2. برای توضیح بیشتر، ر.ک: فرهنگ نوربخش، 90/5.
3. ر.ک: مقاله «چهره‌های گونه‌گون نفس در مثنوی مولانا»، ص 117.
4. برای توضیح بیشتر، ر.ک: مصنفات، ص 461_465.
5. برای توضیح بیشتر، ر.ک: همان، ص 216.
6. ر.ک: تازیانه‌های سلوک، ص 325 به نقل از تعریفات جرجانی، ص 217.
7. برای توضیح بیشتر ر.ک: اخلاق ناصری، ص 49_55.
8. برای توضیح بیشتر ر.ک: دوره کامل آثار افلاطون، 3/ 1912. برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد «نفس در مثنوی‌های سنایی، عطار، مولوی»، ص 7.
9. برای توضیح بیشتر، ر.ک: مصنفات، ص 314_316؛ نیز ص 309 و 348.
10. نیز ر.ک: ترجمه نهج البلاغه، خطبه 28 ص 53 و کشف الاسرار، 10/ 376.
11. نیز ر.ک: مصباح الهدایة و مفتاح الکفایه، ص 61.

منابع

- قرآن کریم.
- اخلاق ناصری؛ خواجه نصیرالدین طوسی، تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، چ 4، خوارزمی، تهران، 1369.
- تازیانه‌های سلوک؛ محمدرضا شفیعی کدکنی، چ 6، آگاه، تهران، 1385.
- ترجمه رساله قشیریه؛ قشیری، ترجمه ابوعلی عثمانی، تصحیح فروزانفر، علمی و فرهنگی، تهران، 1367.

- جامع‌الحکمتین؛ ناصر خسرو قبادیانی، تصحیح محمد معین و هنری کرین، طهوری، تهران، 1363.
- «چهره‌های گونه‌گون نفس در مثنوی مولانا»؛ رضا شجری، مجله مطالعات عرفانی، شماره چهارم، زمستان 1385.
- دیوان اشعار؛ ناصر خسرو قبادیانی، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، چ 6، دانشگاه تهران، تهران، 1384.
- فرهنگ اصطلاحات و تعبیّرات عرفانی؛ سید جعفر سجادی، چ 3، کتابخانه طهوری، تهران، 1375.
- فرهنگ نوریخش (اصطلاحات تصوف)؛ جواد نوریخش، چ 2، یلدا قلم، تهران، 1378.
- کشف الاسرار و عاة الابرار؛ رشیدالدین میبدی، به کوشش علی اصغر حکمت، چ 5، امیرکبیر، تهران، 1371.
- گزیده کشف المحجوب؛ علی ابن عثمان هجویری، انتخاب و توضیح محمود عابدی، چ 4، بی‌نا، تهران، 1385.
- گزیده اخلاق و تصوف؛ ابونصر طاهر ابن محمد خانقاهی، به کوشش ایرج افشار، علمی و فرهنگی، تهران، 1374.
- مثنوی‌های حکیم سنایی؛ سنایی غزنوی، تصحیح و مقدمه تقی مدرس رضوی، دانشگاه تهران، 1348.
- مرصادالعباد؛ نجم‌الدین رازی، به کوشش محمد امین ریاحی، چ 3، علمی و فرهنگی، تهران، 1366.
- مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة؛ عزالدین محمد ابن علی کاشانی، تصحیح عفت کرباسی، محمد برزگر خالقی، چ 2، زوار، تهران، 1385.
- مصنّفات؛ افضل‌الدین محمد مرقی کاشانی، تصحیح مجتبی مینوی و یحیی مهدوی، چ 2، خوارزمی، تهران، 1366.
- نفس در مثنوی‌های سنایی، عطار، مولوی؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد، ولی الله محمدی، به راهنمایی دکتر رضا شجری، دانشگاه کاشان، 1384.
- نهج البلاغه؛ ترجمه محمد دشتی، چ 1، بی‌نا، قم، 1386.